

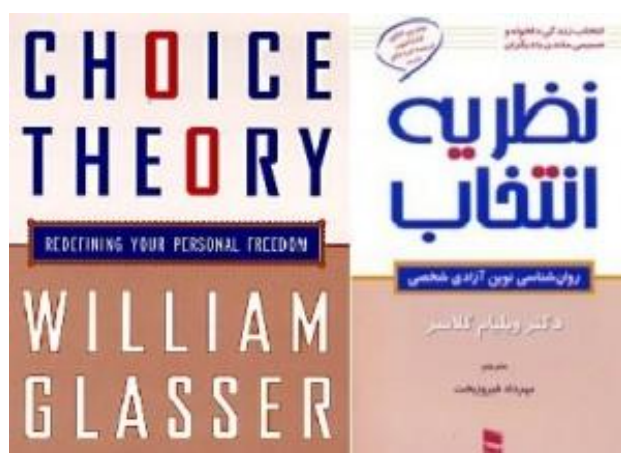
کتاب نظریه انتخاب

ویلیام گلسر

مهرداد فیروزبخت

فصل دهم: آموزش، تعلیم و تربیت و مدارس کیفی

خلاصه شده توسط امین آرامش



از صفحه ۳۰۳ تا صفحه ۳۶۲

این خلاصه، نکاتی است که به نظر من از سایر مطالب کتاب مهمتر بودند؛ بنابراین به هیچ وجه شما را از خواندن کل کتاب بی‌نیاز نخواهد کرد و صرفاً می‌تواند به عنوان یادآور بعد از خواندن کتاب مورد استفاده قرار گیرد.

یک ترجمه دیگر از دکتر علی صاحبی برای این کتاب وجود دارد.

سایت وزین متمم در دوره شخصیت‌شناسی از مطالب این کتاب به عنوان مرجع استفاده کرده است.

خود دانش‌آموزان هم بیان میکنند که درصد بسیار کمی از آنها همه تلاششان را برای یادگیری در مدرس میکنند. وقتی ادعا کردم این عدد کم معلول مدیریت قهرآلود یا ریاستی است هیچ‌کس با نظرم مخالفت نکرد. دلیل موفقیت رهبران هم این است که به دلیل عدم استفاده از زور و تنبیه به دانش‌آموزان می‌فهمانند که پیروی از آنها به نفعشان است. در نتیجه دانش‌آموزان بیشتر زحمت میکشند چون خود رهبران را دوست دارند نه مطالبی را که تدریس میکنند. دانش‌آموز خوبی که خودش اقرار کرد تمامی تلاشش را در مدرسه نمی‌کند ولی در تیم بسکتبال تمام تلاشش را میکند.

آموزش (Schooling)

دلیل اصلی اینکه دانش‌آموزان تمامی تلاششان را نمی‌کنند این است که مدارس توسط کسانی اداره می‌شود که معتقد به روانشناسی کنترل بیرونی هستند و معتقدند آنچه در مدارس آموزش داده شود درست است و کسانی که آن را یاد نمی‌گیرند باید تنبیه شوند. آموزش نام مناسبی برای این باور مخرب و غلط است. آموزش از دو عمل تشکیل شده که نمرات پایین و رد شدن هر دو عمل را تحکیم میکند.

عمل نخست وادار کردن دانش‌آموزان به کسب دانش یا حفظ کردن اطلاعاتی است که در دنیای واقعی برای هیچ‌کس از جمله خود دانش‌آموز فایده‌ای ندارد. دومین عمل مجبور کردن دانش‌آموزان به یادگیری دانشی است که اگرچه در زندگی واقعی ارزشمند است ولی آنقدر ارزشمند نیست که تمامی دانش‌آموزان را وادار کنیم که آنرا یاد بگیرند. با اینکه مجبور کردن آدمها به یادگیری موفقیت آمیز نبوده ولی چون فکر میکنیم کار درستی است همچنان به این کار ادامه میدهیم.

حتی دانش‌آموزان خوب این آموزش را بر نمی‌تابند و بسیاری از آنها نمرات کم میگیرند یا ترک تحصیل میکنند و آموزش و معلم را از دنیای کیفی خود خارج میکنند.

تعلیم و تربیت کسب دانش نیست، بلکه استفاده از دانش است. آنچه ارزشمند است استفاده از آموخته هاست و این همان چیزی است که مدارس به آن بی‌توجه‌اند.

لینوس: «فرق دانش‌آموزان زرنگ و تنبل این است که زرنگها ۵ دقیقه بعد از امتحان فراموش میکنند و تنبلها ۵ دقیقه قبل از امتحان.»

یادگیری هر چیزی مهیج میشود که بتوانیم آن را بهبود بخشیم. وقتی دانش‌آموزان میگویند فلان معلم خوب است، منظورشان این است که به آنها یاد داده که از دانش خود استفاده کنند و آن را بهبود بخشند، نه اینکه فقط آن را حفظ کنند. به همین دلیل است که بهترین معلمان، متفکرترین هستند: آنها از دانش‌آموزان میخواهند فکر کنند. فکر کردن برای اکثر دانش‌آموزان حاضر در مدارس آموزش‌گرای امروز عمل جدید و دشواری است. ولی وقتی بچه‌ها متوجه مفید بودنش میشوند به این معلمان احترام میگذارند و فکر میکنند.

داستان دختری که شکسپیر دوست نداشت و باید به همین خاطر اخراج میشد درحالی که خواندن در مورد حیوانات را دوست داشت.

این روانشناسی کنترل بیرونی محض است که بگوییم نباید نظام آموزشی را با آن دختر و دیگر کسانی که میخواهند نشان بدهند میتوانند خوب بخوانند بنویسند، سازگار کنیم.

اکثر دانش آموزان کتابی را نخوانده‌اند که جزء کتابهای درسی‌شان نباشد. نظام حاکم بر مدرسه عشق به یادگیری را در دانش آموزان میکشد. یکی از اهداف تعلیم و تربیت این است که عشق مادام‌العمر به یادگیری را در دانش آموزان پرورش دهیم، نه اینکه این عشق را در آنان بکشیم.

محاسبه در برابر ریاضی: بدترین حالت آموزش

اغلب مردم میگویند ریاضی همان محاسبه کردن است. اگرچه محاسبه کردن مهارت مفیدی است و باید آنرا یاد بگیریم ولی وقتی آنرا یاد گرفتیم تکرارش مشابه آنچه در مدارس انجام می‌شود سودمند نیست. محاسبه دستی پنجاه سال است منقرض شده ولی میلیونها کودک باید یادگیری آن آزار میبینند و هزینه زیادی هم صرف آن میشود، اما مهارتهایی مثل گوش دادن، حرف زدن و حل مسئله آموزش داده نمیشود.

در کشورهایی مثل سنگاپور دانش آموزان به استفاده از ریاضی و علوم در زندگی واقعی روی می‌آورند. ولی ما فقط محاسبه کردن یاد میدهیم. ریاضی در دنیای واقعی فقط حل مسئله است. تقریباً هرچیزی که انسان ساخته محصول یک یا چند مسئله بوده است. در دنیای واقعی ما محاسبات را با ماشین حساب و کامپیوتر انجام میدهیم. ما ریاضی خوانده‌ایم تا بتوانیم مسئله را به مرحله محاسبه برسانیم.

من دانش آموزان زیادی را میشناسم که آموزش باعث شده تکالیف و معلمان را از دنیای کیفی خود بیرون بگذارند. مردان جوانی که نتوانستند شکسپیر بخوانند یا یک تقسیم عجیب و غریب را انجام دهند، ترک تحصیل کرده‌اند و سر از مواد مخدر و زندان و خشونت درآورده‌اند.

اگر با کمبود ریاضی‌دان مواجه بودیم هیچیک از آنهایی که به زور یاده گرفته‌اند ریاضی‌دان نمیشد. بجای مجبور کردن دانش آموزان به انجام جبر و هندسه، بهتر است به آنها یاد بدهیم مسئله‌های دنیای واقعی را حل کنند. خیلی از ما در زندگی واقعی سواد ریاضی برای حساب و کتابهای شخصی نداریم و گول امثال ماشین‌فروشها را میخوریم.

حل مسئله غیر ریاضی در برابر حل مسئله ریاضی

مبنای تعلیم و تربیت - یادگیری سودمندی که در مدرسه کیفی اجرا میشود عبارتند از یادگیری صحبت کردن، گوش دادن، خواندن و نوشتن و استفاده از این مهارتها در حل مسائل. در مدرسه بهتر است بجای حفظ کردن کلماتی که هیچوقت بدردتان نمیخورد، طریقه استفاده از کلماتی که در زندگی کاربرد دارد یاد بگیرید.

حل مسئله مطابق ریاضی و علوم در تاریخ و ادبیات هم رکن اساسی است. در تاریخ چه کسی، چه موقع، کجا به چه چیزی مهم نیست، بلکه مسئله‌هایی که شخصیت‌های واقعی با آن روبرو بودند مهم است و نحوه حل آن مسائل. چرا موفق شده‌اند یا نشده‌اند؟ در مدارس کیفی دانش آموزان از ابتدا، طرح چنین سوالاتی که محور اصلی استفاده از دانش است، یاد میگیرند.

در درس هنر نیز دانش آموزان میفهمند نقاشان چه چیزی را میخواستند نقاشی کنند و مثلاً چرا لئوناردو لیبخند ژکوند را کشیده، باعث حک شدن این لیبخند اسرارآمیز در حافظه دانش آموزان میشود و دانش آموزان علاقمندتر خواهند شد. در اصل مبنای هنر و موسیقی یعنی انجام دادن آنها و درک کردن و فهمیدن هنرمندان و موسیقی‌دانان.

در تعلیم و تربیت حفظ کردن هم مهم است، به شرطی دانش آموزان مجبور نباشند و حق انتخاب داشته باشند. مثال حفظ شعر

استیسی‌های مدارس

برای گروهی از دانش‌آموزان که در همان ابتدای کلاس دوم تکالیف درسی و معلمان را از دنیای کیفی خود بیرون میکنند از اسم استیسی استفاده میکنم. اگر زور و اجبار در کار نبود احتمالاً تعداد دانش‌آموزان سختکوش دو یا سه برابر میشد.

استیسی‌ها بابت تعلیم و تربیت در خانه چندان حمایت نمی‌شوند و عشق و توجه مطلوب خود را دریافت نمی‌کنند. اگر قرار است موفق شوند باید مورد حمایت مدرسه قرار بگیرند. وقتی به چیزی که در خانه نیاز دارند نمیرسند در برابر زور، آموزش و تنبیه حاکم بر مدرسه بسیار آسیب‌پذیر میشوند. اگر معلمان با آنها حرف بزنند و به حرفهای آنها گوش بدهند، آنها به سرعت پیشرفت خواهند کرد.

وقتی به دانش‌آموزانی که قرار نیست استیسی شوند تذکر میدهم کمی سخت‌کوش‌تر میشوند، ولی برای استیسی‌ها اوضاع را خرابتر میکند.

اینکه در مقاطع بالاتر استیسی‌ها بیشتر میشوند به دلیل خارج شدن یادگیری از دنیای کیفی آنهاست. با توجه به آموزش داده شده و استفاده از تنبیه بیشتر و کم شدن رابطه عاطفی بین معلم و دانش‌آموز این اتفاق می‌افتد. در هر صورت آنها به عشق و صبر بیشتری نیاز دارند.

بعضی از معلمان روند استیسی شدن را برای دانش‌آموزان معکوس میکنند. با آنها صبح احوالپرسی میکنند، تکلیفهایی که در توانشان هست به آنها میدهند و آنها را نوازش میکنند. به آنها کمک میکنند تا تکالیفشان را خوب انجام دهند و آنها را تشویق میکنند. تمام این کارها میتواند جلوی فاجعه را بگیرد. عشقی که معلمان فهمیده برای دانش‌آموزان میگذارند در نهایت در زمان صرفه جویی میکند، چون دانش‌آموزان با قرار دادن معالمان در دنیای کیفی خود زودتر یاد میگیرند. کم کردن تعداد افراد کلاس گام بزرگی در این مسیر است.

این معلمان برای والدین پیامهایی میفرستند تا آنها را برای فرزندان خود بخوانند یا بازیهایی برای آنها میفرستند تا با فرزندانشان انجام دهند. آنها آنقدر عاقل هستند که خانواده‌ها را بابت مشکلات فرزندشان در مدرسه سرزنش نکنند. اکثر والدین به اندازه کافی مشکل دارند و نمی‌خواهند مدرسه مشکلاتشان را بیشتر کند. معلمان باید با تئوری انتخاب آشنا باشند و کاری نکنند که دانش‌آموزان استیسی شدن را انتخاب کنند.

توسل به زور و تنبیه نتیجه عکس دارد. هرچه سن بالاتر رود معکوس کردن فرایند استیسی شدن سخت‌تر میشود. در مقطع راهنمایی باید به آنها کاری داده شود تا از عهده آن برآیند. ما باید برداشت خود از آموزش فنی-حرفه‌ای را گسترش دهیم و برنامه‌های کارآموزی آنها را تا مقاطع راهنمایی پایین بیاوریم. بدیهی است وقتی استیسی‌ها در محیط مدارس فنی-حرفه‌ای قرار بگیرند، غالباً علاقه آنها به تحصیل احیا میشود. البته مدارس به تنهایی نمیتوانند استیسی‌ها را نجات دهند و برای این کار به حمایت اجتماعی نیز نیاز داریم.

استیسی‌ها محصول سیستم آموزشی هستند، خودشان مشکل نیستند. نظام مدارس باید تغییر کند. بسط تعلیم و تربیت کیفی به مدارس راهنمایی خیلی سخت است و باید از دبستان شروع کرد. بنظر من تا وقتی جوامع به سمت کیفی شدن پیش نروند، امکان راه‌اندازی دبیرستان‌های کیفی وجود ندارد. (جوامع کیفی در فصل ۱۲)

مدارس کیفی معلمان و مدیرانی دارند که مدیریتشان شبیه رهبری است و تئوری انتخاب را به دانش‌آموزان و خانواده‌ها یاد میدهند. ۲۰۰ مدرسه در قالب کنسرسیوم قرار است اجرا کنند. بقیه به بهانه نبود پول اندک لازم برای آموزش معلمان انجام نداده‌اند. در حالی که هزینه

سه سال زندانی کردن یک استیسی بیش از هزینه آموزش ۵۰ معلم است. برای شروع کارها به رهبری توام با همکاری بازرسان مناطق و اتحادیه معلمان احتیاج داریم. اعضای مدارس کیفی نیز باید گواهی نامه مخصوص تعلیم و تربیت دریافت کنند.

ما باید مدرسی عاری از قوه قهریه و رد شدن داشته باشیم چون همین احساس بیگانگی ناشی از زور و تنبیه است که جوانان را به سمت مواد مخدر سوق میدهد.

معلولان یادگیری

برچسب معلول یادگیری برای استیسی‌ها بکار میرود. در حالی که مشکل آنها نابهنجاری مغزشان نیست، بلکه آموزش افراطی است.

مغز ما برای حفظ کردن اطلاعات بی‌فایده ساخته نشده است.

استیسی‌ها معمولاً والدینی دارند که خودشان آموزش را پذیرفته‌اند و عملکرد خوبی هم در سیستم با تنبیه داشته‌اند و حالا از عملکرد ضعیف فرزند خود تعجب می‌کنند.

کودکی که چیزی درباره دنیای کیفی نمی‌داند نمی‌تواند درباره فرق بیرون گذاشتن موضوعی مثل خواندن از دنیای کیفی خودش با وجود اشکال در مغز که یادگیری خواندن را برایش سخت میکند، حرف بزند. او فقط این را میداند که یادگیری خواندن برایش سخت است. باید او را مورد مشاهده قرار دهیم تا بفهمیم کدام است، این مشاهده کار پزشک اطفال نیست، بلکه کار معلم و والدین است. سوالاتی برای سنجش کودک:

- ۱- آیا کودک تلوزیون تماشا میکند و برنامه‌ها را میفهمد؟ آیا میتواند بازی کامپیوتری کند و با کامپیوتر کار کند؟
- ۲- آیا با بعضی از معلم‌ها بهتر از بقیه درس می‌خواند؟
- ۳- آیا در بعضی دروس بهتر از بقیه است؟
- ۴- آیا دوستانی دارد که از بازی کردن با هم لذت ببرند؟

اگر پاسخ سوالهای اول منفی است، احتمالاً معلولیت یادگیری دارد و باید توسط پزشک اطفال معاینه و داروهای اعصاب مثل ریتالین مدنظر قرار گیرد. اگر جواب ۲ و ۳ هم منفی است، باز هم احتمال معلولیت یادگیری هست. اگر جواب یکی از این دو سوال مثبت است، احتمال معلولیت یادگیری کم است، آن درس یا معلم از دنیای کیفی‌اش خارج شده. اگر هم از بازی با دوستان لذت میبرد، فرض معلولیت یادگیری رد میشود.

گاهی اوقات هم درگیر بودن ذهن کودک در یکی از روابط بد درون خانواده باعث عملکرد بد درون مدرسه میشود. کودکی که در خانه خوب است و در مدرسه بی‌توجه و بی‌انضباط نیاز شدیدی به روابط دارد و پدر و مادرش احتمالاً به قدری مشاوره نیاز دارند. کودک دارای سلامت روانی ممکن است در خانه مشکل آفرین باشد ولی در مدرسه بچه خوبی باشد، چون در خانه احساس امنیت زیادی میکند و گاهی مرزها را رد میکند.

اگر معلمان استفاده از تئوری انتخاب را در زندگی با نزدیکانشان امتحان کنند و نتایجش را ببینند، ترغیب خواهند شد که آن را در مدرسه با دانش آموزان هم بکار گیرند.

مدرسه راهنمایی شواب

- تعلیق بالای دانش آموزان و کنترل بیرونی شدید توسط هیئت مدیره تحت فشار روزنامه‌ها و مردم منطقه
- نیاز به زمان زیاد برای راضی کردن معلمان برای اینکه با تجدید نظر در رفتارشان، دانش آموزان خوب میشوند.
- حضور خود گلاسر در کلاس. عدم توجه دانش آموزان علی رغم درس دادن خوب معلم.
- ارتباط فردی با یک دانش آموز و تشویق او و حل مسائل توسط او.
- معلم فقط سیخونک میزد. سوال معلمان: وقتی فقط با یک نفر کار کنیم بقیه چکار کنند. جواب گلاسر: همان کاری که همیشه میکنند، هیچ کاری.
- دانش آموزان شواب دوست داشتند کارهایی که می‌توانند برای مدتی کوتاه انجام دهند ولی زود خسته میشدند. البته خواسته واقعی آنها توجه و کمی حرف زدن بود و اینکه واقعا احساس کنند معلم واقعا متوجه حضورشان هست و به آنها اهمیت میدهد.
- معلمان هم نیاز به توجه داشتند، آنها زیر فشار کسانی بودند که عرضه انجام آن کارها را نداشتند و فقط انتقاد میکردند.
- با معلمان وقت گذاشتیم و غذا خوردیم و توجه کردیم، آنها آزادی بیشتری برای تدریس میخواستند. انعطاف بیشتر در تدریس را از اداره مرکزی گرفتیم.
- با گرفتن معلم داوطلب از خارج مدرسه و با کمک اهالی مدرسه، گروه‌های ده‌نفره برای دانش آموزان تشکیل دادیم که علاوه بر دو شخص مسئولی، دو نفر مدرس خصوصی هم داشتند. موفقیت چشمگیر بود.
- هیچ کس در امتحانات رد نمی‌نشد و به دانش آموزان گفته شد که آنقدر کار کنند تا به معلمان نشان دهند میتوانند دروسی که شبانه‌روز برای تدوینش زحمت کشیده‌اند یاد بگیرند.
- دانش آموزان بعد از اتمام یک درس به سراغ درس بعدی میرفتند. فهمیدیم به کلاس تابستانی هم نیاز است و اجرایش کردیم.
- نظم مدرسه هم خوب شد و دیگر کسی روکش صندلیها را سوراخ نمیکرد.
- معاشرت با دانش آموزان کمک زیادی به ما کرد. این دانش آموزان محتاج معاشرت با آدمهای شادی بودند که به آنها اهمیت بدهند.
- در پایان سال ۱۴۸ نفر از ۱۷۰ نفر ثبت نام شده به دبیرستان راه یافتند، در حالی که در شروع این عدد حدود صفر برآورد شده بود.
- ما روش هدایتی مبتنی بر تئوری انتخاب را اجرا کردیم و آن را جایگزین روش ریاستی مبتنی بر روانشناسی کنترل بیرونی کردیم.
- جواب دانش آموزان یک مدرسه موفق به این سوال که چرا درس میخوانند: «چون مدرسه خوبی است و شما به ما اهمیت میدهید.»

نظم و ترتیب مدرسه

- مشکل مدرسه شواب با نظم و انضباط زوری و تعلیق دانش آموزان حل نمیشد. آنها به دلسوزی و بردباری و فرصت برای شروع مجدد نیاز داشتند.
- پس از تدوین تئوری انتخاب متوجه شدم، مقاومت در برابر کاری که دوست نداریم، طبیعی و حتی معقول است. برنامه‌های انضباطی حتی آنها که با مهربانی اعمال زور میکنند هم کاری به استیسی‌های بالقوه که مشکل واقعی میباشند ندارند.
- هر برنامه‌ای که بجای تغییر در سیستم بر تغییر در دانش آموز مبتنی باشد، منطبق بر تئوری انتخاب نیست.

هائینگتون وودز

یک دبستان که با مفاهیم تئوری انتخاب اداره میشود. مدیر مدرسه برای اجرای این مفاهیم مشکلی داشت، بعضی از کارکنان مخالف بودند. مدیرشان همه آنها را به موسسه گلاسر فرستاد تا گواهینامه تئوری انتخاب بگیرند. در این دبستان فقط شادی موج میزند. همه در حال یادگیری هستند و خوشحالند. کلاسها همگی با ظرفیت دو برابر و پنجاه نفره و توسط دو معلم اداره میشود.

دانش آموزان هر کلاس جزء یکی از این دو دسته‌بندی هستند، کودکانیها و اول و دومها در یک گروه، سوم و چهارم و پنجمیها در گروه دیگر. دانش آموزان در حالی وارد دسته بالاتر میشوند که بسیاری از آنها پشاپیش بسیاری از دروس را خوانده و تمرین کرده‌اند.

مردودی در این مدرسه وجود ندارد و مثل مدارس معمولی از احساس من جلوتر/عقبتر هستم هم خبری نیست. مبنای کمی مشخصی مثل سن هم مطرح نیست. چون کلاسها با دو معلم اداره میشود، یکی میتواند انفرادی درس بدهد و دیگری عادی. بچه‌ها به یکدیگر کمک می‌کنند و کلاس بالایی‌ها به پایینی‌ها درس میدهند. در نتیجه بچه‌ها بیشتر با خودشان رقابت دارند تا با دیگران. دانش آموزان اجازه دارند هروقت که میخواند برای بازی یا یادگیری به بیرون مدرسه بروند.

معلمان هم با دانش آموزان غذا، استراحت و معاشرت دارند. همیشه بر کنار هم بودن و لذت بردن از با هم بودن تاکید میشود. با معلمان به عنوان متخصص حرفه‌ای برخورد میشود، آنها تصمیم میگیرند در کلاس چه اتفاقی بیفتد. وظیفه مدیر این است که ببیند آیا آنها میتوانند این کار را بکنند یا خیر. معلمان هر وقت که خواستند و برای هرکاری از جمله سپردن کلاس به مدیر، میتوانند او را ببینند.

تمام کودکان با تئوری انتخاب آشنا هستند. آنها میدانند در مدرسه کیفی هستند و علتش را هم میدانند، علائمی در قسمت‌های مختلف مدرسه وجود دارد که پیامش این است: «هروقت مشکلی داشتیم با افراد درگیر با آن مشکل صحبت میکنیم و بدون تهدید یا آزردن کسی برایش راه حل پیدا میکنیم.» همه معلمان و مدیر مدرسه آموزش مشاوره دیده‌اند. در این مدرسه از تنبیه و جریمه خبری نیست.

مدیر مدرسه از بازدیدکنندگان نفری ۵۰ دلار برای بازدید از مدرسه میگیرد و به همین طریق هزینه‌های آموزش را تامین میکند. دانش آموزان به عنوان بخشی از برنامه درسیشان، بازدیدکنندگان را با مدرسه آشنا میکنند. تمیز کردن مدرسه و تعویض حوله‌ها و دستمال توالت هم بخشی از تحصیل دانش آموزان است. آنها می‌دانند هرچیزی چقدر هزینه دارد و حفظ کردن این مدرسه چقدر سخت است. آنها امکانات را هدر نمی‌دهند چون به ارزش کاری که از آنها خواسته شده واقف هستند. به آنها بابت کارهایشان در مدرسه پولی داده میشود ولی باید آن پول را برای اجاره کردن نیمکت و خرید لوازم استفاده کنند. در مدرسه کیفی هیچ چیز رایگان نیست. در این برنامه مدرسه، آینده زندگی است.

قابلیت یا قابلیت یادگیری کلی و امتحان گرفتن در مدارس کیفی

در مدرسه کیفی دانش آموزان وقتی واحد درسی جدیدی می‌گیرند که قابلیت لازم را کسب کنند-قابلیتی که معادل نمره ب در نظام سنتی نمره‌گذاری است. نمره پایین‌تر از ب نداریم. با این حال تمام دانش آموزان سعی میکنند نمره الف یا بالاتر بگیرند، هرچند هیچ باید و الزامی در کار نیست.

با این حال دانش آموزان وادار میشوند فعالیت تحصیلی‌شان را آنقدر بهبود دهند که معلمان و خودشان قبول کنند فعالیت کیفی انجام میدهند. یکی از راه‌های مشخص کردن کار کیفی امتحانات است ولی نباید از آنها طوری استفاده کنیم که پیشرفت دانش آموز را اندازه بگیریم. مثال در مورد امتحان رانندگی:

دو شیوه امتحان، یکی شیوه مرسوم با کتاب بسته با جوابهای غلط پذیرفته شده که فرد نمیداند کدامها را غلط نوشته. دیگری امتحان کتاب باز که باید تمام سوالها درست باشد. فرد در شیوه کتاب باز باید برای یافتن جواب سوالها، کتابها را ورق بزند و بهتر یاد میگیرد. اگر شش ماه بعد از دو گروه امتحانی گرفته شود، قطعاً گروه دوم بهتر یاد گرفته اند.

در مدرسه کیفی هم دانش آموزان مدام در حال امتحان دادن "بابت توانایی استفاده از دانش خود" هستند. در تمام امتحانات دانش آموزان کتاب می آورند. امتحانات طوری طراحی شده که دانش آموزان کاری بیش از به یاد آوردن انجام دهند؛ آنها دانش آموزان را به تفکر وامیدارند. البته امتحانات معمولاً کوتاه هستند و تکرار میشوند. امتحانات میتواند تک سوالی باشد ولی جواب دادن به آن مستلزم اثبات قابلیت است. قابلیت داشتن منوط به کتبی بودنش است، البته به درخواست معلم یا خود دانش آموز فرصتی هست تا دانش آموز به معلم یا دستیارش توضیح دهد که چرا چنین پاسخی انتخاب کرده. به این ترتیب، دانش آموزان، حرف زدن درباره نوشته‌های خود و گوش دادن و فکر کردن در موردشان را تمرین میکنند. در عین حال معلم خود آنها را زیر نظر میگیرد تا مطمئن شود که فهمیده‌اند چه جوابی میدهند. مهارت‌های حرف زدن و گوش دادن، بزرگ‌ترین فایده یادگیری است که مدارس فعلی تلاشی برای تدریس این دو مهارت نمی‌کنند.

مثال سوال تاریخ: «چرا جورج واشنگتن بعد از برنده شدن در جنگ استقلال دنبال شاه شدن نرفت؟ به نظر شما تصمیمش چه کمکی به کشورتان کرد؟» سوال علوم: «چرا دانشمندان نگران گرم شدن کره زمین هستند؟» ریاضی: «پدرتان در حال رنگ کردن دیوار خانه است و شما برای خرید رنگ رفته‌اید، چقدر باید رنگ بخرید؟» سوال ادبیات: «شخصیت داستانی که خواندید چه مشکلی داشت و شما چه راه‌حلی برای مشکلش پیشنهاد میکنید؟»

اگر کار دانش آموز قابلیت داشت که با او کاری نداریم، در غیراین صورت به او بگویید: «آنقدر سعی کن تا هر دو مطمئن شویم جوابهای باقابلیتی داده‌ای.» ممکن است دانش آموزان قابل بخواهند به حد کیفیت برسند، ولی این اجبار نیست و معمولاً این کاری است که دانش آموزان خوب انجام میدهند.

اگر فقط یک راه باشد که کیفیت را تضمین نکند، آن راه استفاده از زور است.

در این مدرسه رقابت اجباری وجود ندارد ولی مشوق‌های زیادی فراروی دانش آموزان هست. میتواند خودش را با دیگران مقایسه کند، ولی این مقایسه عملکرد هیچ‌کس تاثیری بر عملکرد دیگری ندارد. دانش آموزان با بازخوردهای متفکرانه معلمان همراه میشوند و به یادگیری بیشتر تشویق میشوند. در این مدرسه دانش آموزان مشغول تفکر، صحبت کردن، گوش دادن و حل مسئله هستند.

در مدارس فعلی دانش آموزان مطالب را تا آنجا که در امتحانات قبول شوند یا عملکرد خوبی داشته باشند حفظ میکنند. دانش آموز در این مدارس به ندرت مبانی کیفیت یعنی بهبود تدریجی بر اساس بازخورد را یاد میگیرند. امتحانات وقتی تمام شوند، تمام شده‌اند.

دانش آموزان مدارس کیفی با خودشان رقابت می‌کنند. آنها به هیچ‌وجه بازنده نمی‌شوند و به یکدیگر کمک می‌کنند، چون کمک آنها به یکدیگر تاثیری بر نمره خودشان نمی‌گذارد. این جریان به امور واقعی نزدیک‌تر است؛ هیچ تجارتی بدون همکاری آدمهای قابل پابرجا نمی‌ماند.

خب «اگر دانش آموزان در حد قابلیت درس نخوانند و کار نکنند چه میشود؟» جوابش این است: هرگز مدرک نمی‌گیرند. معلمان آنها را کمک میکنند و تشویق میکنند ولی برای مدرک گرفتن باید خوب کار کنند.

سوال دیگر این است: «چطور میشود روی عملکرد سی نفر نظارت داشت، وقت نمیشود.» اگر در کلاس بچرخید به مرور خواهید فهمید که چه کسی به کمک شما نیاز دارد و کدام نیاز ندارد. شما با مشکل انضباطی خاصی هم روبرو نخواهید شد. تجربه مدرسه شواب نشان داد وقتی دانش آموزان مشغول درس خواندن و یادگیری شدند، مشکل انضباط هم حل شد.

دستیاران معلم هم ایده بسیار خوبی برای آنهاست که عملکرد بهتری دارند. وقتی در دانشگاه هست، چرا در مدرسه نباشد؟ آنها با دستیار بودن به معلم کمک می‌کنند و بیشتر هم یاد می‌گیرند. در این نظام کیفی که در آن مردودی نیست و فقط قابلیت داریم، مدرک گرفتن چنان انگیزه ایجاد میکند که معلمان فقط دنبال تدریس باشند و دیگر مجبور نشوند نقش پلیس را بازی کنند.

سوال دیگری: «اشکال دیگر این سیستم این است که تمام دانش آموزان خوب درس می‌خوانند و خوب کار میکنند، پس چطور رتبه‌بندی کنیم؟» رتبه‌بندی نکنید! دنیای واقعی، استفاده توام با همکاری از دانش است. مدرسه کیفی، دانش آموزان را برای دنیای واقعی آماده میکند که در آن فقط برای کار خوب پول داده میشود. در دنیای واقعی نتیجه کار کیفی پول بیشتر است و نتیجه کار بی‌کیفیت، بیکار شدن. سوال بعدی: «اگر قرار باشد منتظر پیشرفت کند دانش آموزان در زمینه انجام کار با قابلیت باشیم، چطور درسها را تمام کنیم؟» من در جواب می‌پرسم: «آیا وقتی بیشتر درس می‌دهید تمام دانش آموزان با شما هستند؟» هرچه سرعتتان را بیشتر کنید، دانش آموزان بیشتر جا می‌مانند. مقدار یا سرعت تدریس مهم نیست. معیار، میزان یادگیری دانش آموزان است.

اهمیت نوشتن در مدارس کیفی. نه فقط برای امتحانات، حتی میتوانند برای روزنامه دیواری بنویسند. مهم این است که مهارت نوشتنشان بهبود یابد. عده‌ای هم پروژه‌های در زمینه نگارش، مثل پروژه نوشتن کتاب می‌گیرند.

تمام دانش آموزان در مدارس کیفی، پروژه‌ای که جزء تکالیف مقررشان نیست به انتخاب خود اجرا میکنند. هر موضوعی که بتوانند مفیدبودنش را توجیه کنند. پروژه علوم، نوشتن کتاب، آواز یا فیلمبرداری، خدمات اجتماعی و هر پروژه دیگری که به دانش آموز بفهماند کیفیت چیز خوبی است.

باید گزارش ماهانه غیررسمی دهند تا کار برای لحظه آخر نماند. انتخاب اینکه بهترین شیوه نشان دادن کارها به مدرسه و دیگران بر عهده خودشان است. جایزه‌ای به بهترین پروژه داده نمیشود، مگر اینکه خودشان بخواهند رقابت کنند. اجرای چنین پروژه‌ای بهتر از هر کاری آنها را مفهوم کیفیت آشنا میکند. این پروژه‌ها مال خودشان است. ما وقتی مالک چیزی هستیم، حداکثر تلاشمان را به خرج میدهیم.

امتحان قابلیت یا پیشرفت

دانش آموزان مداری کیفی باید برای آزمون ایالتی (چهارگزینه‌ای) به صورت جداگانه آماده شوند. آماده کردن دانش آموزان برای این امتحانات زمان میبرد (هرچند نه خیلی زیاد) ولی این زمان خوب مصرف میشود. معلمان میتوانند نیمی از کلاس چهارم را به این کار اختصاص دهند، چون عملکرد دانش آموزان در این امتحانات نقش مهمی در ارزیابی مدرسه دارد. چون این امتحانات را متخصصان طراحی میکنند زمان گذاشتن برای آنها وقت تلف کردن نیست و دانش آموزان چیزهای زیادی در این حین یاد میگیرند. جدای از دانستن جوابها و مطالب، ماهر شدن در امتحان مستلزم تمرین است. برای نمونه بررسی‌ها نشان داده خواندن جوابها بیش از خواندن سوالات، نمرات را افزایش میدهد.

ملاک‌های مدارس کیفی

- ۱- مشکلات انضباطی کلی را ظرف دو سال برطرف کند (نه مشکلات اتفاقی) و ظرف یک سال تا حد زیادی کاهش دهد.
- ۲- نمرات پیشرفت دانش آموزان مدارس کیفی در امتحانات ایالتی بهتر از گذشته است.
- ۳- قابلیت یادگیری کلی را پیگیری میکند. یعنی تمام نمرات کمتر از قابلیت یا نمرات ب کنونی، از بین می‌رود. دانش آموزان برای گرفتن نمره یا مدرک باید قابلیت خود را برای معلم یا دستیارش محرز کنند.
- ۴- تمام دانش آموزان هر سال یک کار کیفی (فراتر از حد قابلیت) انجام میدهند. به این کارها نمره الف یا بالاتر داده میشود. این معیار باعث میشود دانش آموزان کوشا بودن، برتری و ممتاز بودن خود را نشان دهند.
- ۵- باید به همه کارکنان و دانش آموزان استفاده از تئوری انتخاب در زندگی و تحصیل آموزش داده شود. والدین هم در گروه‌های مطالعاتی آن را یاد میگیرند. این گروه‌ها ابتدا توسط معلمان و بعد توسط والدین داوطلب اداره میشود.
- ۶- در پایان اولین سال، دلنشین بودن مدرسه مشهود است.